

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

خدای متعال را شکرگزاریم که فرصت دیگری به همه ما عنایت فرمود که باز هم در راه تحصیل علم ... کوشش کنیم. و از خدای متعال به برکت انوار طیبیه و حضرت معصومه علیها السلام درخواست داریم که توفیق روزافزون در این راه با قصد اخلاص به همه ما عنایت بفرماید.

شرح حدیثی پیرامون راه صحیح علم آموزی:

قبل از شروع در بحث تبرک می‌جویم به این روایت مبارکه‌ای که در کافی شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ترسیم راه صحیح علم آموزی بیان فرمودند. در کتاب کافی شریف، جلد اول، باب النوادر من کتاب فضل العلم، حدیث چهارم:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَسْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْعِلْمُ؟

سؤال کرده است از این که علم چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسب این نقل فرمود:

قَالَ الْإِنْصَاتُ قَالَ ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ الْإِسْتِمَاعُ قَالَ ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ الْجَفْطُ قَالَ ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ الْعَمَلُ بِهِ قَالَ ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تَشْرُهُ.»

این جواب‌ها با آن سؤال چگونه می‌شود هماهنگ باشد. آن سؤال کرده ما العلم؟ خب می‌شود بگوئیم: علم انصات است؟ می‌شود گفت: علم استماع است؟ بنابراین، این جواب یا باید بگوئیم کاشف است از این که سؤال او از ماهیت علم نبوده، از حقیقت علم نبوده، بلکه از دو چیز بوده. یکی ابزاری که با آن انسان می‌تواند بهتر تحصیل علم کند. راه تحصیل علم را خواسته و بعد وظیفه‌ای که انسان در مقابل علمی که تحصیل کرده است چیست؟ یا این که بگوئیم توجیه این روایت شریفه این است که از کثرت توقف تحقیق حقیقت علم بر این امور، از باب «زیڈ عدل»، کأن علم همین‌ها است. کأن وقتی کسی این‌ها را داشت، حتماً علم برای او حاصل خواهد شد. پس کأن علم همین‌ها است از باب مبالغه. حالا علی‌ای حال چه ما این ارتباط سؤال و جواب را درک کنیم حقیقتش را، چه در هاله‌ای از ابهام برای ما باشد اما بالاخره این‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است نشانگر این است که موفقیت در علم و این روند، چه جوری باید شروع بشود و به کجا ختم بشود. خب وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید، دیگر برای همه ما قابل اطاعت است و چون فرمایش ایشان هست من دیگر خجالت نمی‌کشم از این که بیان کنم. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده بود، خب به

فضلا و علما عرض کردن این مطالب، شاید مناسب نبود ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این مطالب را فرمودند به حسب این نقل آن هم در کتاب شریف کافی.

حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند اولین راه تحصیل علم انصات است. یعنی انسان باید سکوت را اختیار کند در جلسه علم. خب برای خود من پیش آمده که بارها و بارها در حضور اساتید که مشرف بودیم گاهی استاد شروع می‌کرد به درس گفتن و حالا یک کسی یک حرفی را از انسان سؤال می‌کند، از کنار انسان یک مطلبی را شروع می‌کند به گفتن و آدم نمی‌داند چه کار کند، بخواهد احترام او را نگه دارد و به حرف او گوش کند، یا جوابش را بدهد، حرف‌ها از دستش می‌رود. بخواهد مطالب استاد را گوش کند، خب احترام او را چه کار کند؟ این رویه، رویه ناتمامی است که انسان در مجلس بحث و مذاکره علم، سکوت را اختیار نکند. سکوت که اختیار نکند قهراً شواغل دیگر پیش می‌آید. با افراد حرف زدن پیش می‌آید یا کارهای دیگر پیش می‌آید و قهراً آن انسجام مطلب که موضوع چه بود، محمول چه بود، مطلب از کجا شروع شد و به کجا ختم شد از دستش خارج می‌شود و آن استفاده بهینه را نمی‌کند. همین اشکال در این رویه‌ی دیگر هم وجود دارد که بعضی حضور در اول درس برای‌شان مهم نیست، مثلاً یک ربع یا بیست دقیقه فرض کنید بعد از این که بحث شروع شده وارد می‌شوند. حالا این بحث ابتدائش کجا بوده، الان این مطالب دنباله‌ی چه بحثی است، این حرف‌ها به کجا مربوط می‌شود، این امور را تحصیل نمی‌تواند بکند. بنابراین هم حضور به هنگام و هم سکوت در بحث، این مطلبی است که از این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسب این نقل استفاده می‌شود.

خب حالا سکوت کرد، «ثم مه؟» یعنی «ثم ما هو». این «مه»، مخفف «ما هو» هست. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الاستماع. حالا آن سکوت مقدمه بود و بعد باید آدم گوش کند. حرف را گوش کند تا این که دریافت کند و بعد ببیند آن مطلب حق است یا باطل که آن، مطلب دیگری است. بنابراین، این هم نکته دومی است که حتماً باید مراعات بشود.

ثم قَالَ الْجِفْطُ. آن چه را که شنیده است حفظ کند. حفظ دو تا مقام دارد. یکی این است که به حافظه بسپارد. به توسط حافظه‌اش آن شنیده را حفظ کند. و این مسأله بسیار مهم است و قدما و سلف ما به این مطلب خیلی اهمیت می‌دادند فلذا راهکار برای آن تعبیه کردند. این که می‌بینید سلف ما، هم در ادبیات، هم در منطق، هم در فلسفه، هم در فقه، عمده و اهم مطالب علوم را در نثر و شعر ریختند و به نظم آوردند، سرّش همین است. چون حفظ شعر و یک امر منظوم آسان است تا امور مختلفه متراکمه‌ی کنار هم. از این راهکار استفاده کردند و برای این که مثلاً یک دوره ادبیات انسان حفظش باشد، یک دوره لغت‌های مهمی که مورد نیازش هست حفظش کند از این راهکار استفاده کردند، فلذا شما می‌بینید که سلف ما در این باب خیلی قوی بودند.

(داستان: (9:00)

از آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سره نقل شده و والد معظم رضوان الله علیه نقل می‌فرمودند که ایشان آن قدر در ادبیات مورد قبول بود که اگر در درس عبارتی را می‌خواندند که به ذهن انسان می‌آمد که این غلط است، همه می‌گفتند نه این یک وجهی دارد که از ذهن ماها مخفی مانده. آقای بروجردی غلط نگفته. این یک وجه خفی‌ای دارد و دنبال وجه خفی آن می‌گشتند که چرا ایشان این جوری خواند علیرغم این که به ذهن در

ابتدا می‌آید که باید آن جوری خوانده بشود. و ایشان تا پایان عمر اَلْفیه ابن مالک را حفظ بودند و بعد از نمازهای صبح‌شان وقت گذاشته بودند و یک چند دقیقه تکرار می‌کردند. یعنی برنامه ایشان این بود که هر روز بخشی‌اش را بخوانند. خود والد معظم هم رضوان الله علیه می‌فرمود من همان زمانی که شرح سیوطی می‌خواندم در همان جهرم، بین منزل و محل درس، نهصد تا از بیت‌های او را حفظ کردند و ایشان تا پایان عمرش هم خیلی ادبیاتش خوب بود. خیلی عبارت را خوب می‌خواند، درست می‌خواند.

خب اما امروز متأسفانه ما می‌بینیم حتی از زبان بعضی از بزرگان نقل شده که این‌ها ضد ارزش است. آقا تو قرآن حفظ کن، نهج‌البلاغه حفظ کن. قرآن سر جای خودش، نهج‌البلاغه هم سر جای خودش اما وقتی که این اشعار را حفظ شد، تا پایان انسان یادش هست. یا این که در فلسفه هم همین جور بود. ما غیر واحدی از این بزرگانی که خدمت‌شان تلمذ کردیم مستحضر مباحث فلسفی بودند. تا می‌پرسیدی، یک شعر حاجی را یادش بود. این یک بیت، هر لفظش تداعی معانی می‌کند انبوهی از مطالب را و این، قدرت تداعی معانی ذهن است. و باز سلف ما متن‌های موجز درست کرده بودند. خب این که شما می‌بینید تفتازانی آمده و تهذیب المنطق نوشته، کل منطق را مثلاً در سه صفحه یا چهار صفحه تلخیص کرده. سه صفحه حفظ کردن کاری ندارد. متن المودج را شما ببینید که این برای همین بوده و در کلام، تجرید خواجه که این برای همین بوده. این، یک متن مختصری بوده که حفظ می‌شدند و همیشه این علوم همراهشان بوده است.

(داستان: (11:50)

من یادم هست وقتی که صمدیه می‌خواندیم یک دوستی داشتیم که از روز اول عمامه گذاشته بود. شانزده یا هفده سالش بود که عمامه داشت و با هم صمدیه را مباحثه می‌کردیم. ایشان رفته بود خدمت مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمه الله علیه. گفت: آقا عبارات صمدیه حفظ‌شان بود، از متن خواندند و از من پرسیدند که معنا کن و این دوست ما هم موفق شده بود و آقا یک عبا هم به ایشان جایزه داده بود. یعنی در سن مثلاً هشتاد سالگی ایشان آن چه که در سن مثلاً حدود ده یا پانزده سالگی حفظ کرده بود، یادش بود.

این حفظ باعث می‌شود که انسان مستحضر مسائل باشد و این جور نباشد که الان معمولاً خیلی وضع جوری است که مسأله سؤال بکنند، مسائل فقهی سؤال می‌کنند، مسائل ادبی سؤال کنند، مسائل فلسفی سؤال بکنند و مکرراً بگویند لابد آن ارجاع، لابد آن ارجاع. و این چقدر فرق می‌کند با کسی که استحضار داشته باشد. خب استحضار راه می‌خواهد. راه استحضار همین‌ها است که سلف به آن رسیده بودند و این کار را می‌کردند. حالا این حفظ به حافظه بود.

راه دیگر حفظ، حفظ به کتابت است که در روایات هم هست که ما اسم این را می‌گذاریم همان تقریرات. این که انسان مطالبی را که تلقی کرده است، بنگارد، بنویسد که همین طور هم که قبلاً عرض کردم مخصوصاً برای کسانی که حالا سال اول خارج رفتن‌شان هست و در این وادی تازه قدم گذاشتند، عرض می‌کنم که یکی از مکملات تحصیل تقریر نوشتن است اما تقریر هم ضوابط دارد. تقریر درست که آن فوائد خاص خودش را بهتر دارا هست، این است که بعد از درس مطالب را بازخوانی کند در ذهنش و بنویسد و الا آن که الان متداول شده تقریر نیست بلکه این، امالی است که لفظ به لفظ بنویسند. این، تقریر نیست. تقریر این است که مطلب را گوش کرده و بعد خودش بازخوانی می‌کند

یعنی به عبارت خودش و به ترتیبی که خودش به ذهنش می‌آید، آن را روی کاغذ می‌آورد. این اثر مهم را دارد که مرحوم نائینی هم قدس سره در یک استفتایی که از ایشان شده می‌فرماید که بر کسی ... چون در ذهن عده‌ای بوده که مرحوم میرزای شیرازی تحصیل علم را و اجتهاد را واجب عینی فرموده هست. این شبهه ایجاد شده بوده برای خیلی از جوان‌های آن عصر فلذا استفتاء می‌کنند از مرحوم نائینی. به خاطر این شبهه خیلی‌ها کاسبی‌هایشان را رها کرده و آمده بودند. آن وقت مرحوم نائینی فرموده نه، میرزای شیرازی مقصودش این نیست که بر همه واجب است. مقصودش کسانی است که این شرایط را داشته باشند. یکی سنش چقدر باشد، تا سن بیست سالگی چقدر درست خوانده باشد. این‌ها را بیان می‌کنند و من جمله این که تقریر بتواند بنویسد. حرف استاد را، بتواند بنویسد. خب این هم حفظ بالکتابه است که این بسیار مهم است و خیلی مُمید و مکمل تحصیلات انسان است.

تا این جا علم تحصیل شد اما این روند علم پایان نیافته. حالا که علم تحصیل شد «ثم الْعَمَلُ بِهِ» یعنی عمل به علم باید بکند. اگر فقه می‌خواند، عامل به فقه باشد. خدای نکرده این جور نباشد که تحصیل علم فقه می‌کند اما خیلی در مقام عمل عامل به آن نمی‌باشد و ان شاء الله در حوزه‌ها چنین چیزی نخواهد بود. این برای تذکر است که باید انسان عامل به علم باشد.

«قَالَ ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ تَشْرُهُ» که همان مسأله تبلیغ و رساندن مطالب به مردم است إما بالخطابه و إما بالكتابة و إما به ابزار دیگری که امروز در اختیار روحانیت بحمدالله تبارک و تعالی هست.

خدای متعال به همه ما توفیق عنایت بکند که همین طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسب این نقل هدایت فرمودند و ارشاد فرمودند، به همین شکل ما عمل کنیم و نتایج آن را هم ان شاء الله ببینیم.

مطالبی پیرامون مرحوم آیه الله حسین شب زنده‌دار: (17:01)

خب ما امسال مبتلای به فقد محبوب قلب‌مان و عزیز دلمان والد معظم رضوان الله علیه شدیم و این، ثلمه‌ای بود برای همه ما و برای حوزه علمیه. لولا این که من فرزند ایشان هستم و به خاطر این، زبانم هم بسته هست و هم اَلْکُن است از این که عرض بکنم، حقیقتاً عرض می‌کنم که وفات ایشان ثلمه‌ای بود برای حوزه‌های علمیه و مردی بود که در این شصت و چند سالی که ما با ایشان زندگی کردیم که حداقل پنجاه و خرده‌ای از آن را ممیز بودیم. حالا دوران شیرخوارگی و این‌ها را که نمی‌دانیم ولی این پنجاه و چند سالی که ممیز بودیم، جز صلاح و سداد و در راه خدا بودن و اخلاص داشتن و وظیفه‌شناس بودن را از ایشان ندیدیم. و ایشان مجدّد در تحصیل بودند تا وقتی که توان داشت. ما بچه که بودیم ایشان بین الطلوعین هم بحث داشتند. می‌دیدیم که از منزل بیرون می‌آیند برای بحث. مباحثات خیلی گرم داشتند. شب‌ها تا ساعت‌های طولانی می‌دیدیم ایشان تقریرات بحث‌ها را که شرکت می‌کردند، خیلی با قلم زیبا و بیان زیبا نوشتند که الان هم هست نوشته‌های ایشان. و ایشان به من یک اجازه روایی این اواخر

یعنی چند سال پیش دادند که من از ایشان تقاضا کرده بودم و یکی از چیزهایی که آن جا مؤکداً سفارش فرموده این است که وقت وافر برای تفسیر بگذارید و برای مراجعه به کلام خدای متعال.

خب فقدان ایشان که خب سنت الهی است و همه باید از این عالم ارتحال کنیم، و کسانی که روسفید از این عالم می‌روند، قهرآ آن جا برای‌شان آبادتر و بهتر و باصفاتر از این عالم هست. و ان شاء الله ایشان هم همین طور خواهند بود. من چند روز پیش‌ها ایشان را خواب دیدم که در یک جایی نشسته بودند و قریب به این مضمون به من فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام لباس خاصی به من پوشاندند. تو هم بودی ولی به من لباس خاصی پوشاندند. خب مورد عنایت ویژه حضرت علیه السلام واقع شدند و مدال افتخاری را به ایشان دادند که لباس خاصی به ایشان پوشاندند. ان شاء الله که ایشان هم در آن عالم در خدمت موالیان‌شان باشند همان طور که در این نشئه همواره دلدادگی نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشتند.

حالا همین طور که آقا فرمودند تقاضای من این هست که ثواب صلوات و سوره مبارکه حمدی را تقدیم کنیم خدمت آن بزرگوار.

مطلب دیگری که باز قبل از شروع در بحث عرض می‌کنم همین شکرانه‌ای است که همه ما باید داشته باشیم که خدای متعال رهبر معظم و این شخصیت عظیم المنزل‌های که غلم اسلام است امروز و به دست مبارک ایشان هست، بحمدالله عمل ایشان راجح بوده و رو به بهبودی کامل هستند، در عین حال وظیفه همه ما است که برای شفای کامل و عاجل ایشان دعا کنیم و حالا هم به برکت سوره مبارکه حمدی که قرائت می‌فرمایید از خدای متعال شفای عاجل و کامل ایشان را درخواست کنیم.

شروع ادامه بحث مطهر نهم: تبعیت (22:01)

خب بحث ما در مطهرات بود. رسیدیم به مطهر نهم حسب آن چه که در عروة الوثقی بیان فرمودند که مطهر نهم عبارت بود از تبعیت که خود این تبعیت، جامع بین نه مورد هست که مرحوم سید رضوان الله علیه آن نه مورد را هم بیان می‌فرماید. ما رسیدیم به مورد دوم که تبعیت ولد کافری بود که آن کافر اُسْلَمَ. اگر کافری اسلام آورد، اولاد آن کافر با شرایطی که بعداً گفته می‌شود، فرمودند که تبعیت می‌کند از آن والدش در طهارت، اگرچه آن ولد، نامش مسلمان نیست چون فرض کنید که یک بچه‌ای است که شیرخوار است و نجس بوده تبعاً لوالدش و حالا که والد مسلمان شد، این ولد هم تبعاً للوالد پاک می‌شود. حالا آیا مسلمان می‌شود یا نه، مسأله دیگری است. تبعیت در طهارت نسبت به والد و هم چنین اگر مادرش مسلمان شد و هم چنین اگر جدش مسلمان شد و هم چنین اگر جده‌اش مسلمان شد. این چهار فرعی بود که در این چهار مورد تبعیت هست که قبلاً بحث شد.

همان طور که قبلاً عرض کردیم تحقیق این مسأله در چند مقام باید انجام بشود.

مقام اول بحث از اصل تشریع این مطهر بود که آیا واقعاً در اسلام این تبعیت، مطهر

است؟ مطهّریّت تبعیت تشریع شده یا نشده؟ که این را بحث کردیم مفصلاً و بحمدالله ثابت شد که اصل این تشریع وجود دارد.

مقام دوم در شرایط این مطهّر هست.

مقام سوم در ما یَتَطَهَّرُ بهذا المطهّر است که آیا به این مطهّر چه چیزهایی پاک می‌شود؟ فقط بدن این ولد پاک می‌شود؟ یا نه لباس‌هایش هم پاک می‌شود؟ یا سایر مزاولاتش هم پاک می‌شود؟ بالاخره چه چیزهایی به این تبعیت پاک می‌شود؟

و مقام چهارم در خلل هست. موارد شکوک و خلل.

خب مقام اول قبلاً بحث شد.

بحث از مقام دوم: شرایط مطهّر

(24:58)

مقام ثانی هم وارد آن شدیم و چند شرط از شرایطی که ذکر گردیده شده، بحث کردیم. عرض شد که ولو مرحوم ماتن در این جا، در عبارت‌شان هیچ شرطی ذکر نکردند ولی از مجموع کلمات فقهاء و حتی خود مرحوم سید در بحث نجاسات بعضی شرایط استفاده می‌شود. مجموع چیزهایی که به عنوان شرط می‌توان طرح کرد تا از آن بحث کنیم، نه امر است.

شرط اول: عدم تمییز ولد (25:35)

امر اول و شرط اول که قبلاً از آن بحث کردیم این است که عده‌ای منهم محقق خویی رضوان الله علیه فرمودند که شرط تبعیت این است که ممیز نباشد. این شرط اول را بحث کردیم و نتیجه بحث‌مان قبلاً این شد که این شرط تمام نیست. چه ممیز باشد، چه ممیز نباشد این تبعیت وجود دارد، و دلیل آن هم اطلاقات ادله دال بر تبعیت بود.

شرط دوم: کافر نگردیدن و نبودن ولد

(26:14)

شرط دوم این بود که این ولد اظهار کفر نکند که البته گفتیم تعبیر دقیق‌ترش این است که کافر نگردد و نباشد و وجه دقیق‌تر بودنش را هم قبلاً گفتیم که چیست. خب اظهار کفر نکند چون اگر اظهار کفر کرد و ممیز بود، دیگر این شخص خودش نجاست بالاصالة دارد نه بالتبع. خودش کافر است و الکافر نجس. دیگر نجاستش بالتبع نخواهد بود. پس شرط این که طهارت بالتبع پیدا بکند این است که کافر نباشد و الا اگر کافر شد، نجاست بالذات دارد و دیگر معنا ندارد بگوییم طهارت بالتبع دارد.

شرط سوم: اظهار اسلام نکردن ولد (27:11)

و شرط سوم این بود که اظهار اسلام نکند. چون اگر اظهار اسلام کرد و ممیز بود، قهراً مسلمان واقعی است پس دیگر طهارت بالاصالة دارد و در این جا طهارت بالتبع معنا ندارد و هم چنین اگر یادتان باشد عرض شد که محقق سیستمی این شرط دوم و سوم را در یک شرط ادغام کردند و تعبیر از این دو تا به یک شرط کردند. فرمودند این مطهریت تبعیت، برای جایی است که نجاست بالتبع وجود داشته باشد. ولدی که نجس بالتبع، با اسلام والدش یا أمش یا جدش، یا جدهاش، طهارت بالتبع پیدا می‌کند. خب این تعبیر، جامع بینهما است. باید این، نجاست بالتبع داشته باشد پس نتیجه‌اش این است که باید اظهار کفر نکرده باشد. چون اگر اظهار به کفر کرد، دیگر نجاستش بالتبع نیست بلکه بالاصالة است. باید مسلمان نباشد، اظهار اسلام نکرده باشد، چون اگر اظهار اسلام کرد، پاک است، و دیگر نجاست بالتبع ندارد. بنابراین لکم این که به جای این که بگویید که اظهار کفر در شرط دوم یا اظهار اسلام در شرط سوم، به جای این دو تا بفرمایید که شرط این است که آن ولد، نجاست بالتبع داشته باشد. اگر ولد، نجاست بالتبع داشت، آن وقت اگر والدش مسلمان شد، این ولد، بالتبع طاهر خواهد شد.

سؤال: ...

جواب: بله، قهراً باید بگوییم مال ممیز است.

شرط چهارم: ولد تحت کفالت کافری باشد که مسلمان شده (05: 29)

و اما شرط چهارم که دیگر آن‌ها را بحث نکردیم و جدید هست، این است که آن یکون الولد تحت کفالة الکافر الذی أسلم.

شرط چهارم که بعضی فرموده‌اند، این است که باید این ولد تحت کفالت و رعایت آن کافری باشد که مسلمان شده است. و الا اگر یک پدری است که اصلاً با فرزندش رابطه‌ای ندارد، آن ولد، تحت کفالت او نیست، این پدر، مادر ولد را طلاق داده، و آن ولد با مادرش در یک کشور دیگری زندگی می‌کند و این والد هم در یک کشور دیگری زندگی می‌نماید و اصلاً با هم دیگر رابطه ندارند و حالا این والد آمد و مسلمان شد، آیا وقتی این والد مسلمان شد، بگوییم آن بچه‌ای هم که اصلاً تحت کفالت این پدر نیست، پاک می‌شود؟ محقق سیستمی و بعضی دیگر مانند مرحوم محقق میلانی رضوان الله علیه در حاشیه عروه فرمودند که باید تحت کفالت باشد.

عبارت مرحوم میلانی این گونه است:

«إذا كان في كفالته»

و محقق سیستانی هم فرموده:

«و لا یبْعُدُ اختِصاصُ الطَّهارةِ التَّبعيةِ فی الولدِ بما اذا کان مع من أسلم بأن یكون تحت کفالتِه و رعایتِه.»

این شرط را این بزرگان فرموده‌اند.

ادله شرط چهارم: (30:49)

آیا دلیل این شرط چیست؟

برای این اشتراط دو راه وجود دارد.

دلیل اول: قصور مقتضی ادله مطهریت تبعیت نسبت به عدم کفالت

راه اول قصور مقتضی است به این بیان که بگوییم آن ادله‌ای که به آن استناد کردیم برای اثبات مطهریت تبعیت در این مورد ، اطلاق و عمومی ندارد که صورت عدم رعایت و کفالت را بگیرد. آن ادله یا مخصوص صورت کفالت و رعایت است و یا لاقلاً اطلاق در آن محرز نیست. قدر متیقن جایی است که تحت کفالت و رعایتش باشد.

بنابراین وقتی ادله تبعیت شامل نشد که این ولد به تبعیت پاک می‌شود، استصحاب بقاء نجاست قبل از اسلام‌آوری پدرش یا جدش یا مادرش یا جده‌اش را دارد. برای رفع ید از این استصحاب بقاء نجاست ما باید به ادله داله بر تبعیت تمسک کنیم و وقتی ادله دال بر تبعیت قصور داشت و این صورت را نمی‌گرفت، قهراً آن استصحاب حاکم است و باید بگوییم نجس است. این راه اول.

دلیل دوم: وجود مقید نسبت به اطلاق ادله مطهریت تبعیت نسبت به عدم کفالت (32:33)

راه دوم این است که نه، بگوییم مقیدی برای آن ادله وجود دارد. یعنی اطلاق را در آن‌ها بپذیریم و بگوییم مقتضی تمام است اما یک مقیدی وجود دارد که تقیید می‌کند آن ادله را.

بررسی دلیل دوم: (32:51)

عرض می‌کنیم به حسب تتبع و استقرایی که ما کردیم، راه دوم مسدود است. یعنی ما هیچ دلیلی پیدا نکردیم بر تقیید. پیدا نکردیم که یک روایتی بیاید بگوید که بله شرط در

تبعیت این است که تحت کفالت باشد، تحت رعایت آن مَنْ اُسلم باشد بلکه شاید بتواند گفت که شواهدی و قرائنی بر خلافش وجود دارد. مثلاً اگر ادعای اجماع می‌شود که اگر جد اعلی هم مسلمان شد، نوه هم بالتبع پاک می‌شود و حال این که معمولاً نوه تحت کفالت جد نیست بلکه تحت کفالت بابایش هست. مگر بابا مرده باشد. به خصوص نوه دختری که تحت کفالت جده مادریش نیست. معمول این نیست مگر موارد نادره اما فقها چنین شرطی را نکردند بلکه به اطلاق فرمودند: وقتی که جد حالا چه جد اُمی، چه جد اَبی، جده؛ چه جده اُمی، چه جده اَبی و در جده که به خصوص آن جا که تحت کفالت و حمایت و رعایت او بودن، خیلی نادر است ولی در هیچ کلمه‌ای از کلمات فقها چنین شرطی را ما ندیدم. البته نه این که استقراء تام کرده باشیم و حالا ممکن است تفحص بیشتری بفرمایید و شما به چنین شرطی برخورد اما فی ما راجعنا ندیدم. فلذا این هم تأیید می‌کند که ما مقیدی نداریم. ندیدیم که در روایات تقیید شده باشد و از کلمات فقهاء هم اجماعی، شهرتی و امثال این‌ها بر تقیید ندیدیم.

بررسی دلیل اول: (35:03)

پس می‌ماند آن راه اول و بعید نیست که بزرگانی که این قید را زدند، می‌خواهند بگویند قصور در ادله وجود دارد. آن ادله شامل این صورت نمی‌شود.

خب آن ادله‌ای که ما قبلاً آوردیم برای اثبات اصل تشریع، چند دسته دلیل بود.

دلیل اول: آیه شریفه 21 از سوره طور

یکی کتاب خدا بود. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...»^[1]

البته استدلال به این آیه کریمه تمام نیست برای این مدعا و مفاد این آیه شریفه چیز دیگری را دارد می‌فرماید. حالا بنابر این که استدلال تمام باشد، خب «الحقنا بهم ذریتهم» که آن مستدل «الحقنا» را الحقنای فقهی معنا کرده یعنی الحقنا بهم ذریتهم فی الاحکام. در اسلام و در طهارت و در این‌ها الحقنا بهم. خب این آیه شریفه اگر استدلال به آن صحیح باشد، اطلاق دارد. الحقنا بهم ذریتهم سواءً این که تحت کفالت‌شان باشد یا نباشد. حتی ممکن است کسی بگوید: حتی اگر شخص مسلمان شده از دنیا رفته، مثلاً کسی از دنیا رفته و بعد نوه گیرش آمده، «الحقنا بهم ذریتهم». ممکن است بگوییم حتی تا آن جا هم اطلاق دارد که دیگر میت معنا ندارد که بگوییم این نوه تازه به دنیا آمده، تحت کفالتش است، تحت رعایتش است. بنابراین آیه شریفه مورد استدلال نمی‌تواند واقع شود که بعید هست این دو بزرگوار به آیه تمسک فرموده باشند لضعف این استدلال و شموخ مقام‌شان از این که بگوییم به این آیه استدلال کرده‌اند.

دلیل دوم: روایات

و دلیل دوم پاره‌ای از روایات بود. مجموعاً شش روایت که در باب بود و البته اگر روایاتی را که مرحوم صاحب جواهر هم به آن اشاره فرمود، در کار بیاوریم بیشتر خواهد شد. حالا به طور اجمال، من فقط روایات را ذکر کنم.

روایت اول: «کُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَنَصْرَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ»

روایت اولی که به آن استدلال شد همان روایت معروف «کُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَنَصْرَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ» که از این روایت استفاده کردند که تمام العلة برای این که یک ولدی یهودی باشد، نصرانی باشد، مجوسی باشد و خلاصه کافر باشد، پدر و مادر با هم هستند. حالا اگر یکی‌شان مسلمان شد، علت از بین می‌رود، پس معلول هم از بین می‌رود. این که ولد، یهودی باشد، نصرانی باشد، مجوسی باشد علت تامه‌اش این است که پدر و مادر با هم کافر هستند. خب اگر هر دو تا مسلمان شدند، یا یکی‌شان مسلمان شد، این علت دیگر از بین می‌رود، پس بنابراین معلولش هم باید از بین برود. معلول که از بین رفت، پاک خواهد شد. این تقریب استدلال‌هایی که داشت که یکی خلاصه‌اش همین بود که عرض کردم، با این قلت و قلت‌ها و نقض و ابرام‌هایش گذشت. و نتیجه بحث قبلی این شد که این روایت هم قابل استناد نیست. اما غیرواحدی از فقهاء آن هم از ارکان فقهاء به این روایت استدلال فرمودند. خب حالا اگر تمام باشد استدلال به این روایت، باز کجای این استدلال هست که باید تحت رعایت و کفالتش باشد؟ بله قدر متیقن و مسلم تحت رعایت و کفالت بودن هست و شکی در این نیست اما باز اطلاقیش حاکم هست.

روایت دوم: «الاسلام يعلو و لا يعلی علیه» یا «الاسلام يعلو و لا يعلی»

و اما روایت سوم که آخرین روایتی است که امروز عرض می‌کنم چون وقت گذشت، همین روایت معروفه‌ای است که «الاسلام يعلو و لا يعلی علیه» یا «الاسلام يعلو و لا يعلی». بعضی جاها «علیه» دارد و بعضی جاها «علیه» ندارد. به هر دو جمله‌اش استدلال شده. هم به «یعلو» و هم به «لا یعلی». اسلام علو دارد، خب بابایش کافر بوده، مادرش کافر بوده. این ولد تابع این دو تا بوده در کفر و در نجاست و حالا پدر مسلمان شد ولی مادر به کفر باقی است، اگر ما بخواهیم این بچه را هنوز تابع مادر هم بپنداریم و بگوییم تبعاً للمادر نجس است، این جا کفر علو پیدا کرده و حال این که روایت می‌گوید: «اسلام يعلو» و باز اگر بگوییم تابع مادرش هست، «یعلی علیه» خواهد شد. کفر علو بر اسلام پیدا کرده و حال این که گفته «و لا یعلی علیه». به این تقریب آقایان استدلال کرده بودند به این که تبعیت ثابت است چون اگر قائل به عدم تبعیت بشویم، منافات با هر دو جمله این روایت شریفه دارد. این استدلال بود.

خب آن جا هم مفصل؛ سنداً، دلالت از این روایت بحث شد و نتیجه این شد که استدلال عقیم است و تمام نیست.

اما اگر گفتیم که استدلال تمام است و براساس این روایت خواستیم تبعیت را اثبات بکنیم، باز آیا این دلالت بر رعایت و کفالت می‌کند یا این که نه؟ اگر استدلال تمام باشد، فرقی نیست بین این که تحت کفالت و رعایت باشد یا نباشد بلکه آن وقت اسلام بالاتر می‌شود که بگوید آقا بین این تحت کفالت پدرش هم نیست، از هم جدا دارند زندگی می‌کنند، مثلاً آن پدر در ایران است و آن بچه در آمریکا است با مادرش. مطلقه هم شدند و با هم رابطه ندارد ولی اسلام می‌گوید: اگر این پدر در ایران مسلمان شد، من می‌گویم این بچه‌ای که در آمریکا هست و هیچ ارتباطی با پدرش هم ندارد، به برکت آن اسلام بابایش، به احترام آن اسلام بابایش، این بچه هم پاک شد. این با علو اسلام بیشتر سازگار است. با لا یعلی علیه بیشتر سازگار است.

بنابراین، این روایت نه تنها دلالت نمی‌کند بر این اشتراط بلکه لایبعد کسی ادعا کند که برعکس ادل است تا بر این اشتراط. و اما ان شاء الله بقیه ادله هم فردا بیان خواهد شد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.